

تاریخ از دو منظر تفکر دینی و تفکر مادی

احمد رهدار*

چکیده

از آنجا که تاریخ بستر پرورش و رشد انسان می‌باشد، یکی از منابع مهم هویت او تلقی می‌شود. اینکه با چه رویکردی به تاریخ بنگریم، نتایج متفاوتی از آن دریافت می‌کنیم. رویکرد دینی و رویکرد مادی، دو نگرش کلی و اساسی به تاریخ هستند که تفاوت‌های مهمی دارند. از منظر دینی، عوامل معنوی، قدسی و غیبی در کنار عوامل مادی و محسوس و بلکه بیشتر از آنها در سرنوشت و جهت‌گیری کلان تاریخ تأثیرگذار هستند. اما از منظر مادی، تاریخ، دارای سیری جبری و اعتباری اندک در گزارش از واقعیت، و صرفاً قابل تحلیل با ابزار تجربی و مادی است، بر اساس این دیدگاه، نظم تاریخی صرفاً زمانی است و نهایتاً عبرت‌آموزی اندکی دارد. در این نوشته، تلاش شده تا این تفاوت‌ها مدلل شوند. کلید واژه‌ها: تاریخ دینی (قدسی)، تاریخ مادی، غیب، عبرت، هویت، تکامل، نظم و انسان.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پایه جامع علوم انسانی

* دانش‌آموخته حوزه علمیه قم و دانشجوی دکتری علوم سیاسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
دریافت: ۸۸/۸/۱۸ - پذیرش: ۸۸/۱۲/۱۰

E-Mail: fotoohrahdar@yahoo.com.

مقدمه

به دو گونه می‌توان به تاریخ نگریست: نخست، به مثابه یک «واقعیت عینی» و دوم، به مثابه یک «علم». قواعد و روش فهم تاریخ بر اساس هر یک از این دو نوع نگاه - به‌رغم وجود شباهت‌هایی چند - می‌تواند متفاوت از نوع دیگر باشد. آنچه مسلم است فهم تاریخ به مثابه یک علم نمی‌تواند در خارج از چارچوب قواعد حاکم بر علوم بشری - که البته به صورت تاریخی تنظیم شده و شکل گرفته‌اند - صورت بگیرد. علوم بشری نیز به دو طریق تکوین یافته‌اند:

الف - برخی از علوم بشری ناشی از فطرت بشر بوده و از زمانی که انسان پا به هستی گذاشته، آنها نیز وجود داشته‌اند. به عبارت دیگر می‌توان گفت که انسان نسبت به برخی از علوم مفطور بوده و ضرورت‌های عقل فطری، آنها را به او و حیات اجتماعی‌اش تحمیل کرده است. علم منطقی از زمره این علوم است و منظور از وجود علم منطقی در طول تاریخ، به‌کارگیری عملی آن توسط مردم می‌باشد و گرنه - آن‌چنان که مشهور است - ارسطو مدون آن بوده است.

ب - برخی از علوم بشری اکتسابی و ناشی از نیازهای انسان بوده و رشد و تورمشان نیز تابعی از رشد و پیشرفت انسان بوده است. به عبارت دیگر، ضرورت‌های عقل تجربی آنها را به انسان و حیات اجتماعی‌اش تحمیل کرده است. تغییر موقف‌های تاریخی بشر همراه سؤال‌های جدیدی برای وی بوده که پاسخ بدان‌ها ضمن اینکه بر تراث علمی پیشین استوار و مبتنی بوده، بشر را گامی به جلو می‌برده است. علم کشاورزی از زمره این علوم است. البته در این خصوص نیز نباید فراموش کرد که نتایج عقل تجربی، خود مبتنی بر داده‌های عقل نظری هستند و داده‌های عقل نظری ضرورتاً پاسخ‌هایی به پرسش‌های برآمده از نیازهای بشری نبوده‌اند، بلکه گاه - آن‌چنان که در قضیه جاذبه زمین برای نیوتون اتفاق افتاد - صرفاً معلول روحیه جست‌وجوگری انسان بوده‌اند.

تکوین تاریخ به مثابه یک علم، از نوع دوم است و اساساً انسان‌ها نمی‌توانستند که مفطور به تاریخ باشند، چرا که تعریف تاریخ هرچه باشد، زمان گذشته - چه آن را جوهر تاریخ بدانیم و چه ندانیم - در مفهوم آن مدخلیت دارد. تاریخ، دست‌کم در قوس صعودی‌اش، امر و پدیده‌ای انسانی است و با انسان و به تبع انسان و برای انسان شکل می‌گیرد. وقتی هنوز انسانی پا به هستی نگذاشته است، تاریخ نمی‌تواند وجود داشته باشد؛ این انسان بوده است که تاریخ را رقم زده است و درست به همین دلیل که همواره در متن تاریخ بوده، تا قبل از قرن هجده میلادی هیچ‌گاه آن را موضوع پژوهش (ابژه) خود قرار نداده است. این اتفاق عجیبی است که انسان در قرن هجده از متن تاریخ بیرون آمده و از بیرون تاریخ، آن را نگاه کرده است. چنین نگاهی به تاریخ، قطعاً مسبوق به بی‌تاریخ شدن انسان است. شایسته است که بدانیم گذشته دقیقاً همان

تاریخ نیست که ادعا شود گذشتگان نیز در گذشته خود تأمل می‌کردند و از آن عبرت می‌گرفتند، بلکه آنها نیز گذشته خود را از بیرون آن نگاه می‌کرده‌اند، اما هرگز از درون تاریخشان بیرون نیامده‌اند.

تفاوت تاریخ‌نگاری دینی و تاریخ‌نگاری مادی

مهم‌ترین تفاوت تاریخ‌نگاری دینی و مادی این است که تاریخ‌نگاری دینی به مفهوم غیب و نقشی که این مفهوم در تصویرسازی از عالم و آدم می‌تواند داشته باشد، اعتقاد دارد. برخی از تفاوت‌های ناشی از اعتقاد به مفهوم غیب در تاریخ‌نگاری دینی با تاریخ‌نگاری مادی عبارتند از: (۱) تاریخ‌نگاری دینی درباره انسان، از همان بدو خلقت انسان (ساخته شدن انسان از گل، سجده ملائک بر وی، ماجرای هبوط نخستین انسان، قصه فرزندان حضرت آدم و...) شروع می‌شود و بلکه حتی از این هم جلوتر به انسان توجه دارد. در تاریخ‌نگاری دینی از نطفه انسان و سیر آن تا جنین شدن و اینکه چه چیزهایی در مرحله جنینی می‌تواند سعادت یا شقاوت را در آینده برای انسان رقم زند و... سخن به میان می‌آید. به عبارت دیگر، در تاریخ‌نگاری دینی درباره انسان، از عالم قبل از عالم دنیا نیز به عنوان عالمی که در آن برای انسان مقدمات ورودش به عالم دنیا فراهم می‌شود نیز سخن به میان آمده است. این در حالی است که در تاریخ‌نگاری مادی به دلیل عدم اتصال به غیب، سخن گفتن از تاریخ‌های بسیار دور یا حتی سخن گفتن از جزئیات تاریخ‌های نزدیک ممکن نیست؛ از این رو، در تاریخ‌نگاری مادی، زمان به دو بخش ماقبل تاریخ و مابعد تاریخ تقسیم شده است. منظور از دوره مابعد تاریخ در تاریخ‌نگاری مادی، دوره‌ای است که از آن دوره برای دوره‌های پس از آن، مکتوبات و آثاری که معرف آن دوره هستند، باقی مانده است و منظور از دوره ماقبل تاریخ، دوره‌ای است که اطلاعات انسان درباره آن دوره، اطمینان‌بخش نیست و بشر برای سخن گفتن از آن دوره، ناگزیر است که به حدسیات و حتی اکاذیب روی آورد.

از طرف دیگر، در تاریخ‌نگاری دینی به دلیل اتصال به منبع غیب، هر مسئله‌ای - اگر چه بسیار جزئی و کوچک - که با هدف آن تاریخ‌نگاری سازگار باشد، قابل دسترسی است. این در حالی است که در تاریخ‌نگاری مادی به دلیل عدم اتصال به غیب، بسیاری از رخدادها - حتی رخدادهای بزرگ تا چه رسد به رخدادهای کوچک - مغفول می‌مانند. برای مثال اگر یک مورخ مادی بخواهد رخداد طوفان نوح علیه السلام را صرفاً از زاویه مقدمات، فرایند، نتایج و پیامدهای آن بررسی کند، با کمترین اطلاعات درباره آن روبه‌رو خواهد شد. این در حالی است که در تاریخ‌نگاری دینی حتی تعداد، نوع و جنس موجوداتی که مثلاً در کشتی نوح علیه السلام بوده‌اند و نجات یافته‌اند نیز قابل دسترسی است و نهایتاً از طرف سوم، در تاریخ‌نگاری دینی به دلیل اتصال به

منبع غیب، در تحلیل یک پدیده، گاه پای عناصر و اجزایی به میان می‌آید که ظاهراً میان آن عناصر و اجزا و آن پدیده، ارتباطی نیست، اما در حقیقت و باطن امر چنین ارتباطی میان آنها وجود دارد و این تنها منبع غیب است که از وجه و چگونگی این ارتباط آگاه است. متقابلاً در تاریخ‌نگاری مادی به دلیل عدم اتصال به منبع غیب، در بسیاری از موارد، شناسایی عناصر و اجزایی که در لایه‌های پنهانی‌تر میان آنها و پدیده مورد تحلیل، ارتباط برقرار است، سخت و ناممکن است، هم‌چنان که در بسیاری از موارد نیز عناصر و اجزایی که رابطه آنها با پدیده مورد تحلیل، شناسایی شده، درست و دقیق شناسایی صورت نگرفته و چه بسا این ارتباط صرفاً ارتباطی صوری بوده و در حقیقت آن پدیده، چندان نقش نداشته است. به بیان دیگر، در تاریخ‌نگاری مادی، ضریب اطمینان به عناصر شناسایی شده و عناصر شناسایی نشده در ارتباط با یک پدیده مشخص، بسیار پایین و در حدّ ظواهر است.

۲) تاریخ‌نگاری‌ها همواره با گزینش رخدادهای تاریخی صورت می‌گیرند. رخدادهای زیادی در هر زمان و مکانی محقق می‌شوند، اما در نقل‌های تاریخی نه امکان آوردن همه آنهاست و نه چنین کاری معقول به نظر می‌رسد. برای مثال در یک لحظه هزاران شاخه و برگ در باغی تکان می‌خورند، انواع پرندگان می‌پرنند و چه‌چیز می‌زنند، مردم در گوشه و کنار آن در رفت‌وآمد هستند، کودکان در آن بازی می‌کنند و... . حال اگر مورخی هم بخواهد نمی‌تواند در یک لحظه همه این حرکات را صید کند، بلکه او ناگزیر است به تناسب هدفی که دارد این رخدادها را گزینش کند؛ بدین‌گونه که اگر درباره رفتار اجتماعی مردم می‌خواهد گزارش تهیه کند، باید به گزارش چه‌چیز پرندگان و ریختن برگان درخت و... بی‌توجه شود. حال در تاریخ‌نگاری مادی وقتی مورخ می‌خواهد چنین گزارشی تهیه کند، اگر سراغ مردمی که در سمت چپ باغ هستند، برود از رخدادهایی که در همان لحظه در سمت راست باغ می‌افتد، غافل می‌ماند و بالعکس. این در حالی است که در تاریخ‌نگاری دینی مورخ به دلیل اتصال با منبع غیبی، هم‌زمان می‌تواند گزارش رخدادهای سمت چپ و راست باغ را در اختیار داشته باشد و آنچه در مجموعه این رخدادها هدف وی را تأمین می‌کند، گزینش کند. به دیگر سخن، گزینش‌هایی که در تاریخ‌نگاری دینی برای رسیدن به اهداف خاصش صورت می‌گیرد به مراتب جامع‌تر و اطمینان‌بخش‌تر از گزینش‌هایی است که در تاریخ‌نگاری مادی برای نیل به اهداف خاصش صورت می‌گیرد. بر اساس همین اعتقاد است که در دعای جوشن کبیر در مورد خداوند متعال آمده است: «یا من لا یحجبه شیء عن شیء». به هر حال، در تاریخ‌نگاری دینی، مورخ با بهره‌گیری از منابع غیبی، توجه وی بر یک بُعد از یک مسئله، او را از توجه هم‌زمان به ابعاد دیگر آن مسئله باز نمی‌دارد. این در حالی است که منابع غیرغیبی به دلیل محدودیتی که دارند، در هر زمان و مکان تنها نظاره‌گر یک بُعد می‌توانند باشند.

به‌طور خلاصه می‌توان گفت که در تاریخ‌نگاری دینی به دلیل اشتغال منبع غیب بر همه ابعاد و ساحت پدیده‌های تاریخی، گزینش برخی از آنها در راستای هدفی خاص، تنها گزینش نسبت به همه رخدادهای تاریخی حساب می‌شود، اما نسبت به مجموعه رخدادهای مربوط به آن هدف، احصای کامل علل بوده و گزینش محسوب نمی‌شود. این در حالی است که در تاریخ‌نگاری مادی به دلیل عدم اتصال به منبع غیبی شامل بر همه ابعاد، گزینش رخدادهای مناسب با یک هدف خاص، هم گزینش نسبت به همه رخدادهای تاریخی و هم گزینش نسبت به همه رخدادهای مربوط به آن هدف خاص می‌باشد.

۳) از آنجا که تاریخ‌نگاری دینی معطوف به عبرت‌آموزی است، گزینش آن از رخدادهای تاریخی بسیار ویژه است. در تاریخ‌نگاری دینی تنها اموری گزینش می‌شوند که با هدف اعلای هستی برای انسان - که همانا سعادت اوست و از طریق تقرب به خداوند متعال رقم می‌خورد - بیشترین تناسب را داشته باشند. ویژه بودن گزینش در تاریخ‌نگاری دینی از آن روست که توسط منبع متصل به غیب الهی صورت می‌گیرد. خداوند متعال که خالق انسان‌هاست بهتر از هر روان‌شناس و انسان‌شناس و جامعه‌شناسی می‌داند که چه اموری در نهایت با مصالح کلی انسان همسو و چه اموری در نهایت با آن ناهمسو هستند؛ هرچند ممکن است ظاهر امر چنین چیزی را نشان ندهد. از همین‌رو، از میان همه رخدادهای زیاد و بلکه بی‌شماری که در تاریخ افتاده، تاریخ‌نگاری دینی بیشتر به نقل رخدادهایی می‌پردازد که در ارتباط با رسولان هدایت‌گر الهی اتفاق افتاده‌اند، خواه این رخداد، ایجابی و در جهت تأیید آنها و خواه سلبی و در جهت مخالفت با آنها باشد.

این در حالی است که تاریخ‌نگاری مادی معطوف به عبرت‌آموزی بشر نیست، هرچند ضمن آن محتوا و مطالبی عبرت‌آموز وجود داشته باشد. حتی اگر هم معتقد باشیم که تاریخ‌نگاری مادی نیز معطوف به عبرت‌آموزی است، باز هم از آنجا که مورخان آن به منبع غیب متصل نیستند، در بسیاری از موارد از تشخیص مصالح واقعی انسان در تاریخ که تبیین آنها می‌تواند به عبرت‌آموزی درست و صحیح برای انسان منجر شود، عاجز خواهند بود. از همین‌روست که بسیاری از مطالبی را که در تاریخ‌نگاری مادی (هرچند به قصد عبرت‌آموزی) ذکر شده - از آنجا که به دلیل عدم اتصال به منبع غیبی از کمترین تناسب با مصالح عالی‌ه انسان برخوردار بوده یا اساساً برخلاف آن می‌باشد - باید در زمره لغویات و عبثیات تاریخی شمرد. نیز از همین‌روست که یک کتاب دینی مثل قرآن کریم با نقل ویژه تنها چند رخداد تاریخی می‌تواند بزرگ‌ترین منبع تاریخی هدایت بشر شود، متقابلاً کتاب‌های تاریخی بسیار بزرگ که به نقل جزئیات رخدادهای تاریخی پرداخته‌اند، وجه عبرت‌آموزی آنها به مراتب پایین‌تر از کتاب‌های دینی

است. از طرف دیگر، در تاریخ‌نگاری دینی، رخدادهای تاریخی به شکل ترتب زمانی فهم نمی‌شوند. بهترین مؤید در این خصوص، چگونگی تاریخ‌سرایی قرآن کریم است.^۱ در گزارش قرآن کریم از رخدادهای تاریخی، نظم زمانی ملاحظه نشده است؛ بدین معنا که قصه‌های قرآن ضرورتاً به ترتیب تحقق تاریخی آنها بیان نشده است؛ یعنی این‌گونه نیست که خداوند ابتدا قصه آدم، سپس قصه نوح، آن‌گاه قصه ابراهیم و همین‌طور قصه موسی، عیسی و محمد ﷺ را بیان کرده باشد، بلکه به تناسب مقام هدایت، هرگاه اقتضای قصه‌ای خاص داشته، همان را بیان کرده است. حتی در یک آیه نیز هنگام ذکر نام انبیا، التزامی به ذکر ترتیب تاریخی آنها دیده نمی‌شود. برای مثال با مقایسه آیه شریفه ۱۶۳ از سوره مبارکه نساء و آیه شریفه ۸۶ از سوره مبارکه انعام به خوبی می‌بینیم که در آیه نخست، سلیمان و داوود پس از حضرت عیسی و در آیه دوم، قبل از حضرت موسی ذکر شده‌اند.

علاوه بر این، در روش تاریخ‌قصه‌ای قرآن کریم، حتی هنگام نقل یک داستان هم، در بسیاری از موارد، نظم تاریخی رعایت نشده است؛ بدین معنا که مثلاً قرآن کریم هنگام نقل داستان اصحاب کهف یا داستان بقره، ابتدا از وسط داستان نقل می‌کند، سپس از انتهای آن و نهایتاً از ابتدای آن. دلیل این امر این است که در تاریخ‌نگاری قرآن کریم، آنچه مهم است عبرت‌آموزی واقعه تاریخی است؛ از همین‌رو، قرآن کریم داستان تاریخی را به گونه و سبکی و از نقطه‌ای شروع و ختم می‌کند که بیشترین تأثیر را در عبرت‌آموزی و هدایت انسان داشته باشد. در این میان، هر حادثه‌ای (مثل داستان خلقت انسان و تمرد شیطان از سجده بر او یا داستان‌های انبیا و ضلالت و گمراهی اقوام آنها) که ارتباط و نسبت بیشتری با مقوله هدایت بشری دارد، با تأکید کمی و کیفی بیشتری پرداخته شده است. شاید سر تکرار شدن برخی از این داستان‌ها در قرآن کریم نیز همین باشد. البته اینکه چرا در یک نگرش، تاریخ مایه عبرت و در یک نگرش بی‌ارتباط با آن ملاحظه می‌شود، به دلیل رابطه خاص تاریخ و فرهنگ یک قوم است. نگرش‌ها مستقیماً در چگونگی تاریخ‌نویسی اقوام تأثیر می‌گذارند؛ از همین‌روست که تاریخ‌نویسی را از اجزا و بلکه از مظاهر فرهنگ‌ها دانسته‌اند. در هر تاریخ‌نویسی، بُعد یا ابعادی از فرهنگی خاص انعکاس می‌یابد.

۴) یادآوری این نکته لازم است که عبرت‌آموزی از تاریخ با مؤیدسازی تاریخی متفاوت است. در عبرت‌آموزی از تاریخ، حرکت پیام از گذشته به حال و آینده است؛ بدین معنا که اتفاق و حادثه‌ای که در گذشته رخ داده، حامل پیام و حکمتی است که می‌تواند راهنمای زمان‌های بعد از خودش نیز قرار بگیرد و آیندگان وقتی در مواقع مشابه این حادثه قرار می‌گیرند، قبل از عمل، به آن پیام و حکمت مراجعه کرده و آن را مبنای عمل خود قرار می‌دهند. این در حالی است که در مؤیدسازی تاریخی دقیقاً عکس عبرت‌آموزی از تاریخ، حرکت پیام از حال به

گذشته است؛ بدین معنا که اتفاق و حادثه‌ای که در زمان حال صورت گرفته و حامل معنا و پیامی نیز شده، که برای تثبیت و مشروعیت خود نیازمند پیوند با برخی نمونه‌های تاریخی دیگر است و برای این منظور، پیام این حادثه رو به سوی گذشته، در پی یافتن هم‌جنس خود است. به عبارت دیگر، در مؤیدسازی تاریخی، عمل مقدم بر پیام تاریخی صورت می‌گیرد، این در حالی است که در عبرت‌آموزی تاریخی، پیام تاریخی مقدم بر عمل و مبنای آن قرار می‌گیرد. در تاریخ‌نگاری مادی، مراجعه به تاریخ، نوعاً نه به منظور عبرت‌آموزی، بلکه به منظور مؤیدیابی صورت می‌گیرد. در این صورت، تاریخ، نه راهنما و منبع معرفت، بلکه تنها مؤید انسان قرار می‌گیرد. در فرمایشی از امام علی علیه السلام آمده است: «دوست تو کسی است که با تو صادق باشد نه کسی که در همه شرایط، تأییدکننده تو باشد».^۲ با الهام از این روایت شریف، اگر جایگاه تاریخ به سطح تأییدکننده صرف تقلیل یابد، دیگر نمی‌تواند دوست و راهنمای انسان تلقی شود، بلکه قطعاً دشمن او خواهد بود.

وقتی وجه نیاز به تاریخ، پیدا کردن مصادیقی تأییدکننده برای فعل حال و آینده باشد، در شرایطی که انسان به چنان اعتبار، قدرت و مقبولیتی دست یابد که نیازی به تأیید تاریخی نداشته باشد، تاریخ از اعتبار خود خواهد افتاد؛ از همین‌رو، تاریخ‌نگاری مادی در فرایند تثبیت قدرت مادی بیشتر رونق دارد تا در شرایط پس از تثبیت قدرت و معمولاً پس از تثبیت قدرت، در نظرگاه تفکر مادی، تاریخ در یکی از دو وضعیت اسفناک قرار می‌گیرد: یا اساساً به هیچ گرفته می‌شود و نهایتاً فراموش می‌شود و یا مایه تفتن و سرگرمی قرار می‌گیرد. اندیشه‌ای که به تاریخ به مثابه تفتن نگاه کند، به خود زحمت کشف ودایع و اسرار تاریخی را نخواهد داد. چنین اندیشه‌ای ناگزیر، مقتضیات تاریخی خود را به نام اسرار تاریخ ثبت خواهد کرد و در این صورت، تاریخ، بسط نفسانیت صاحب این اندیشه می‌شود.

از سه رویکرد متن‌محور،^۳ مؤلف‌محور^۴ و مفسر‌محور^۵ در هرمنوتیک، در رویکرد اخیر، تاریخ به معنای دقیق کلمه، چیزی جز بسط نفسانیت مفسر آن نخواهد بود،^۶ چرا که در این رویکرد، تاریخ، چیزی جز فهم مفسر آن نیست. این در حالی است که بر اساس تفکر دینی، تاریخ، فارغ از درک انسان، وجود خارجی دارد که در قوس صعودی خود، قائم به وجود خود انسان است. انسان‌ها ممکن است چیزی را درک نکنند، اما آنها وجود دارند و به تبع آنها، همه چیزهایی هم که قائم به وجود آنها هستند (مثل تاریخ) وجود خواهند داشت. به بیان دیگر، تاریخ با انسان پیوندی وثیق دارد، اما این پیوند بیش از آنکه «ادراکی» باشد، «وجودی» خواهد بود.^۷ در پیوند وجودی، نوعی تعلق خاطر به تاریخ وجود دارد که از سویی، رفتن به عمق تاریخ و یکی شدن با آن و از سویی امکان عبرت گرفتن از آن را برای انسان سهل می‌کند. مطالعات غیرتاریخی بشر نیز آن‌گاه که صرفاً در دایره پیوندهای ادراکی محصور بماند و به تعلق خاطر وجودی ختم نشود

- مثل مطالعات برخی اسلام‌شناسان درباره قرآن، امام علی علیه السلام و... یا مطالعات یک مستشرق حافظ‌پژوه و... - چندان مثمر ثمر نخواهند بود و کمترین نتیجه از جانب موضوع پژوهش عاید پژوهشگر می‌شود.

۵) حتی گزارش موارد و مصادیقی از رخدادهای تاریخی که تاریخ‌نگاری دینی و تاریخ‌نگاری مادی به‌طور مشترک آنها را برای بشریت، عبرت‌آموز تشخیص داده‌اند، در این دو نوع تاریخ‌نگاری به یک سبک صورت نگرفته و از بازتاب یکسانی نیز برخوردار نبوده است. هر تاریخ‌نگاری ضمن اینکه مشتمل بر گزارش از برخی رخدادهای تاریخی است، از نوعی متدولوژی و سبک‌شناسی خاصی نیز برخوردار می‌باشد. متدولوژی تاریخ‌نگاری رابطه مستقیمی با مقاصد تاریخ‌نگاری دارد به گونه‌ای که به جرأت می‌توان گفت نه هر نوع متدولوژی تاریخی با هر نوع مقاصدی از آن هم‌خوانی دارد و نه هر نوع مقاصدی از تاریخ‌نگاری را با هر نوع متدولوژی می‌توان به دست آورد. تردیدی وجود ندارد که متدولوژی تاریخ‌نگاری دینی، متفاوت از متدولوژی تاریخ‌نگاری مادی است. بر همین اساس، حتی در مواردی که هر دو نوع تاریخ‌نگاری به صورت مشترک آنها را گزارش داده‌اند، از آنجا که هر نوع تاریخ‌نگاری با یک متدولوژی ویژه و متفاوت از دیگری به این کار اقدام کرده است، نتایج آنها نیز به صورت واضحی متفاوت خواهد بود.

برای مثال، گزارش تاریخ‌نگاری دینی از مسئله‌ای به نام «ازدواج» در میان اقوام گذشته به گونه‌ای است که اولاً: به پرده‌داری و رواج بی‌حیایی منجر نمی‌شود، ثانیاً: بیش از آنکه به تحریک غرایز بشر منجر شود، به بیداری و انبعاث ودایع فطرت انسانی منجر می‌شود، ثالثاً: نه تنها باعث از بین رفتن اصول اخلاقی - انسانی نمی‌شود، بلکه به تحکیم و تثبیت آنها منجر می‌شود و... این در حالی است که بسیاری از این موارد در گزارش تاریخ‌نگاری مادی از همین مسئله ازدواج رعایت نمی‌شود و بلکه به عکس این نتایج ختم می‌شود. چنین رویکردی را در گزارش‌های معمولی و عرفی که دو شخص با دو رویکرد دینی و مادی از یک مراسم عروسی می‌دهند نیز به وضوح می‌توان دید. رویکرد دینی در گزارش از چنین مراسمی به توضیح مواردی می‌پردازد که جنبه‌های تربیتی (مثبت یا منفی)، اخلاقی، دینی و انسانی دارد. حال آنکه رویکرد مادی در گزارش از همین مراسم، مقید به رعایت این جنبه‌ها نبوده، هرچند ممکن است در این گزارش نیز مواردی ناظر به آن جنبه‌ها وجود داشته باشد که آن هم نه به دلیل ماهیت عبرت‌آموزی که دارد نقل شده، بلکه صرفاً به سبب اینکه چنین رخدادی در آن مراسم واقع یافته گزارش داده می‌شود!

۶) با یک نگاه پسینی به تحولات تاریخ درمی‌یابیم که بسیاری از رخدادهایی که در تاریخ صورت گرفته، مقدمات یک رخداد بزرگتر بوده‌اند. تاریخ‌نگاری‌ها همواره با رویکرد پسینی به تاریخ نگاه می‌کنند و چاره‌ای هم جز این نیست، چرا که میان تاریخ و زمان گذشته، آن‌چنان

پیوند وثیقی است که اگر کسی گذشته نداشته باشد، قطعاً تاریخ خود را نیز از دست داده و گم کرده است. در تاریخ‌نگاری دینی، تأکید مورخ بر نگاه اصلی به همان رخداد بزرگ است؛ رخدادی که رخدادهای کوچک‌تر بسیاری مقدمه تاریخی آن بوده‌اند. دلیل این امر این است که اگر انسان با نگاه عبرت‌بین در آن رخداد بزرگ تأمل کند، به وضوح خواهد دید که آن - ضمن اینکه پیامی ویژه و بزرگ دارد - متضمن پیام‌های خردتر همه آن رخدادهایی است که مقدمه آن بوده‌اند. از آنجا که تاریخ‌نگاری دینی در اصل معطوف به تبیین همان رخدادهای بزرگ و تبلیغ پیام‌های شامل آنها می‌باشد، فاقد بسیاری از جزئیاتی است که ناظر به رخدادهای کوچک و کم‌اهمیت تاریخی‌اند.

در مقابل، تاریخ‌نگاری مادی از آنجا که نوعاً در پی اثبات دترمینیسم تاریخی است، ناگزیر از تشریح توالی رخدادهای تاریخ می‌باشد؛ از این‌رو در تاریخ‌نگاری مادی، اولاً: تلاش می‌شود تا آنجا که راه دارد، جزئیات رخدادهای خرد و کلان تاریخی ذکر شود، ثانیاً: تلاش می‌شود تا توالی رخدادهای تاریخی به هم نخورد. تنها در همین سبک تاریخ‌نگاری است که می‌توان از توارث و توالی رخدادهای تاریخی به دترمینیسم تاریخی پل زد. مورخ مادی باید نشان دهد که چگونه هر مرحله از تراث تاریخ، اقتضانات خود را به مراحل بعدی تاریخ تحمیل می‌کند. نوعی تفاوت روشی در درس گرفتن از تاریخ نیز در این دو نوع تاریخ‌نگاری مشهود است که بر اساس آن، تاریخ‌نگاری دینی با مندمج و فشرده کردن و نیز ساده کردن تاریخ، تلاش می‌کند تا عصاره و چکیده آن را فهم و سپس برای حال و آینده خود حفظ کند و تاریخ‌نگاری مادی با بسط دادن و به تفصیل رساندن جزئیات تاریخی، آن را متورم کرده و امکان درس‌آموزی از آن را تا حد زیادی پیچیده و صعب می‌کند.^۸

۷) انسان‌ها در طول تاریخ با سه نوع سؤال کلی روبه‌رو بوده‌اند: برخی سؤال‌ها ناظر به «چگونگی» بوده، برخی دیگر ناظر به «چرایی» و برخی ناظر به «چیستی» بوده است. در این میان، سؤال‌های مهم و برتر انسان، همان سؤال‌های ناظر به چرایی و چیستی اشیاء بوده است. سؤال‌های ناظر به چرایی و چیستی اشیاء در مقایسه با سؤال‌های ناظر به چگونگی آن‌ها، بسیار کمتر هستند، ولی در عین حال، آنها فرازمانی و مکانی‌اند؛ بدین معنا که ماهیت آنها به گونه‌ای است که در همه اعصار و امصار مطرح بوده‌اند و پاسخی که بدان‌ها داده می‌شود نیز پاسخ همه اعصار و امصار خواهد بود. در طول تاریخ، گروه‌های اندکی وجود داشته‌اند که رسالت آنها پاسخ گفتن به سؤال‌های چرایی و چیستی بشر بوده است، از جمله این گروه‌ها می‌توان به شاعران، عارفان، فلاسفه و نهایتاً رسولان الهی (انبیا و کتاب‌های مقدس) اشاره کرد. بر این اساس، تاریخ‌نگاری دینی که با اتکا به سخنان رسولان الهی و کتاب‌های مقدس صورت می‌گیرد، همواره در تحلیل رخدادهای تاریخی دغدغه پاسخ‌گویی به سؤال‌های ناظر به چرایی و چیستی بشر را داشته است.

این در حالی است که تاریخ‌نگاری مادی عاری از این دغدغه بوده و بلکه به دلیل اقتضائات خاص رویکرد مادی، از جمله اینکه اصالت را به ظاهر و نه باطن امور می‌دهد، بیشتر در آن تلاش می‌شود تا به سؤال‌های ناظر به چگونگی اشیا پاسخ داده شود. والتر استیس به درستی در کتاب معروف خود «دین و نگرش نوین»^۹ مطرح می‌کند که حرکت انسان ماقبل مدرن (که دین‌مدار بودن از ویژگی‌های آن است) از این تفاوت کیفی برخوردار است که برای انسان ماقبل مدرن، چرایی و چیستی حرکت، و برای انسان مدرن، چگونگی آن مهم و پرسش اصلی است. بسیار طبیعی به نظر می‌رسد که رویکردی که به تبیین فرایند چگونگی اشیا در تاریخ می‌پردازد، ناگزیر از بررسی جزئیات تاریخی است و به همین دلیل، تاریخ‌نگاری آن به لحاظ حجمی، بسیار ضخیم‌تر از تاریخ‌نگاری رویکردی است که تلاش می‌کند تا به کلیدی‌ترین و مهم‌ترین سؤال‌های بشر - که تعداد آنها هم اندک است - آن هم از زاویه چیستی و چرایی آنها بپردازد.

دلیل اینکه در تاریخ‌نگاری دینی به سؤال‌های چیستی و چرایی، و در تاریخ‌نگاری مادی به سؤال‌های چگونگی بشر پاسخ داده می‌شود این است که تاریخ‌نگاری دینی، رخدادهای هستی را همواره در میانه یک مبدأ و مقصد، تحلیل می‌کند. به بیان دیگر، تاریخ‌نگاری دینی رخدادهای تاریخی را از حیث ارتباط آنها با مبدأ و مقصدشان تحلیل می‌کند و فرایند چگونگی تحول شیء در خط میان مبدأ و مقصد چندان برای آن مهم نیست، بلکه آنچه مهم است، زاویه و جهتی است که یک رخداد تاریخی با هر یک از این دو مبدأ و مقصد پیدا می‌کند. این در حالی است که برای تاریخ‌نگاری مادی آنچه مهم است، نه تغییر زاویه و جهت نسبت به مبدأ و مقصد - دو نقطه‌ای که در بسیاری از موارد در رویکرد مادی به تاریخ نه فقط فراموش، بلکه آگاهانه انکار می‌شود - بلکه صرفاً چگونگی این تغییر مهم است.

۸) در تاریخ‌نگاری دینی، تاریخ به مثابه مایه عبرت ملاحظه می‌شود و وقتی چنین نگاهی به تاریخ صورت گیرد، تاریخ در زندگی فعلی انسان جاری و ساری می‌گردد و وقتی گذشته انسان در حال آن جاری شد، تبدیل به حیات انسان می‌شود^{۱۰} و چیزی که حیات انسان شد، مورد پرسش قرار نمی‌گیرد.^{۱۱} انسان همواره از چیزی پرسش می‌کند و چیزی را می‌جوید که قبلاً آن را گم کرده باشد.^{۱۲} به همین علت است که هیچ انسانی هیچ وقت، در پی دست یا پایش نگشته است، چون هیچ‌گاه آن را گم نکرده و به صورت علم حضوری آن را حسن می‌نماید.

انسان در تفکر دینی، گذشته خود را در حال خودش جمع می‌کند و از ترکیب آنها مایه‌ای برای آینده‌اش می‌سازد، اما در تفکر مادی، به‌ویژه در تفکر مادی قرون اخیر غرب، این حال انسان بوده که میل به تسخیر گذشته‌اش را داشته است. در چنین نگرشی، تاریخ هیچ‌گاه ره‌آموز و معلم عبرت‌ها نمی‌شود، بلکه به خود نقش شاگردی را خواهد گرفت که ناگزیر است

رنگ استادش را پذیرا باشد؛ از این رو، گذشته غرب همیشه به رنگ حال بوده است.^{۱۳} معنای این حرف این است که حال غرب، بدون تاریخ و پیشینه است؛ گویی اینکه تمام حیات انسان غربی، آکنده از تجارب جدیدی است و هیچ تجربه‌ای در گذشته‌اش نیست که آن را راه برَد. البته از اینکه در تفکر دینی، تاریخ به مثابه «حیات» و نه صرفاً یک «علم» است، نباید پنداشت که اساساً تاریخ در تفکر دینی و حتی در تفکر ماقبل رنسانس، مورد بی‌اعتنایی قرار گرفته است. یکی از صاحب‌نظران معاصر در این باره می‌گوید:

قدما تاریخ را در عداد علوم حقیقی قرار نداده‌اند،^{۱۴} اما مقصودشان تخفیف تاریخ یا بی‌اعتنایی نسبت به آن نبوده است. اگر در دوره جدید، تاریخ را علم می‌دانیم از آن [رو] است که معنا و مفهوم علم فرق کرده است. اگر ارسطو نیز همین مفهومی را که از علم جدید داریم داشت، مضایقه نمی‌کرد که تاریخ را هم علم بخواند. متقدمان، صرف اطلاع از گذشته را به چیزی نمی‌گرفتند و گذشته را به معنایی که ما مراد می‌کنیم، تلقی نمی‌کردند.^{۱۵} تاریخ [در نظر آنها تنها] درس عبرت بود و به همین جهت است که گاهی تاریخ، حکایت و افسانه را خلط می‌کرده‌اند. مثال این خلط را در «چهار مقاله عروسی» می‌توان یافت و از این بابت، نباید نویسنده «چهار مقاله» را ملامت کرد، چه، قصد او بیان معانی و نکات اخلاقی به صورت تاریخ، حکایت و... بوده است، نه تشخیص وقایع و حوادث و روایات درست از نادرست.^{۱۶}

ویل دورانت - فیلسوف تاریخ امریکایی - نیز ارزش تاریخ را در این می‌داند که «پرتوی بر حال بیفکند و برای رفتن به سوی آینده کمکی کند». اما کسانی که تاریخ را صرفاً به مثابه امری متعلق به گذشته یا به مثابه خود گذشته مورد مطالعه قرار می‌دهند، مثل «زیست‌شناسانی هستند که حشره‌ای را می‌کشند و در الکل نگاه می‌دارند و سر فرصت سر آن را باز کرده، دل و روده‌اش را در می‌آورند و خیال می‌کنند که در ماهیت حیات تحقیق می‌کنند». ویل دورانت، تاریخ مفید را گذشته‌ای می‌داند که پشتوانه حال قرار گیرد و در حیات حال و فردای انسان حضور داشته باشد.^{۱۷} این دیدگاه، عکس دیدگاه کسانی مثل وودر و ویلسن است که تاریخ را «سیاست گذشته» می‌نامند.^{۱۸} بر اساس این دیدگاه اخیر، رابطه میان تاریخ و حال از سویی و رابطه میان گذشته و حال از سوی دیگر مغفول می‌ماند.

۹) در تاریخ‌نگاری دینی، مورخ تلاش می‌کند تا واقعیت تاریخ را آن‌چنان که بوده، حکایت کند. به دیگر سخن، تاریخ‌نگاری دینی نقش حکایت‌گری از واقع دارد، چرا که مورخ به متن تاریخ پایبند است. این در حالی است که تاریخ‌نگاری مادی نقش صورت‌گری به واقع را دارد. دلیل این امر این است که مورخ مادی وقتی می‌خواهد سلسله و زنجیره خطی تاریخ مادی را بنگارد، از آنجا که به دلیل محدودیت‌های انسانی نمی‌تواند بر همه حلقه‌های این زنجیره اشراف

داشته باشد، ناگزیر حلقه‌های واسط و مفقوده تاریخی را با قوه خیال خود پر می‌کند (صورت‌گری تاریخی) و این برخلاف رویکرد مورخ دینی است که هنگام رو به رو شدن با این حلقه‌های مفقوده و وسط، به نبی و امام معصوم که عالم به غیب هستند، مراجعه می‌کند. به بیان دیگر، مورخ دینی حلقه‌های مفقوده تاریخی را با «وحی» و نه با «وهم» پر می‌کند.

هم رویکرد حکایت‌گری در تاریخ‌نگاری دینی و هم رویکرد صورت‌گری در تاریخ‌نگاری مدرن، مبتنی بر عقلانیتی مناسب با خود هستند. عقلانیت دینی، عقلانیت مرتبط با وحی است. نسبت عقل و وحی در اندیشه دینی، نسبتی کاملاً متمایز از هم نیست. بر اساس عقلانیت دینی، تجول حقیقت‌یابی، نخست با عقل شروع می‌شود و در سیر این تجول است که عقل به وحی می‌رسد. نکته اینجاست که وقتی عقل به وحی می‌رسد و حتی آن را اثبات می‌کند، در گام بعدی در برابر معارف عمیق و گسترده وحیانی خاضع شده و به خشوع می‌رسد. از این مرحله به بعد، معارف وحیانی از سویی به عقل جهت می‌دهند و از سویی آن را ناب و عمیق می‌کنند. به عبارت دیگر، نسبت عقل و وحی در اندیشه دینی به گونه‌ای است که یکدیگر را پشتیبانی و تأیید می‌کنند و از همین روست که گفته‌اند: «کل ما حکم به العقل، حکم به الشرع و کل ما حکم به الشرع، حکم به العقل». عقلانیت دینی، عقلانیت ناشی از پیوند عقل و وحی است. بر این اساس، هرگاه عقل بشری در مسئله‌ای به بن‌بست برسد، به وحی مراجعه می‌کند و بر این اساس، عقل در رویکرد دینی به صورت‌گری خیال‌پردازانه، و وهم‌آلود، نیازی ندارد.

این در حالی است که عقلانیت مادی نه تنها ناشی از پیوند عقل و وحی نیست، بلکه با انکار وحی آغاز می‌شود. به بیان دیگر، عقلانیت مادی برخلاف عقلانیت دینی که دوساحتی و دومنبعی است، تک‌ساحتی و تک‌منبعی می‌باشد. بر این اساس هر گاه تنها منبع عقلانیت مادی که همان عقل محض بشری یا به تعبیر دیگر، همان عقل بریده از وحی است، به بن‌بست برسد، ساحت و منبعی دیگر وجود ندارد تا از آن ارتزاق کند؛ از این رو، ناگزیر است که خود مشکل به وجود آمده را حل کند. صورت‌گری تاریخی، آسان‌ترین کاری است که در چنین مواردی عقلانیت مادی انجام می‌دهد. بر اساس این صورت‌گری، دیگر لازم نیست که عقل در شناخت واقعه تاریخی به متن تاریخ پایبند باشد، بلکه خودش می‌تواند گزاره‌هایی هرچند خیالی و وهمی به متن اضافه کند و تحلیل تاریخ خود را جلو ببرد! این جمله مارکس که گفته بود: «فلاسفه قبل از این به کار تفسیر عالم مشغول بودند و از این پس به کار تغییر آن مشغول خواهند شد» را نباید دست‌کم گرفت. تغییر عالم، یعنی عدم‌پایبندی به متن عالم؛ یعنی صورت‌گری کردن در تاریخ. البته کار تغییر عالم در ذهنیت فلاسفه غرب بسیار زودتر از مارکس و با دکارت و بیکن و... شروع شده بود. دکارت وقتی انسان را نه جزئی از طبیعت، بلکه مالک‌الرقاب آن می‌داند، بیکن وقتی دانش را به قدرت تعریف می‌کند و... در حقیقت به بشریت

اجازه داده‌اند و بلکه امر کرده‌اند که از این پس به جای اینکه دغدغه هماهنگ شدن با طبیعت و قوانین ودیعه‌گذاشته شده در آن را داشته باشند، دغدغه جعل قانون را برای آن داشته باشند. (۱۰)

برای تشخیص یک بیماری، مکتب‌های درمانی متفاوتی را می‌توان در نظر گرفت. مسلماً هر یک از این مکتب‌ها که بتواند عوامل تأثیرگذار بیشتری در بروز یا مهار بیماری را شناسایی و سهم تأثیر آنها را نیز تحلیل کند، موفق‌تر و بهتر خواهد بود. بر همین اساس، در تحلیل یک رخداد تاریخی نیز هر رویکردی که بتواند عناصر تأثیرگذار بیشتری را که در بروز آن رخداد نقش داشته‌اند، شناسایی و سهم تأثیر آنها را تبیین کند، رویکردی موفق‌تر و دقیق‌تر می‌باشد.

تاریخ‌نگاری دینی به دلیل اتصال به منبع غیب، بسیاری از عناصر و مؤلفه‌های غیبی مؤثر در رویدادهای تاریخی را شناسایی و به سهم تأثیر آنها می‌پردازد. برای مثال، در تاریخ‌نگاری دینی برای تحلیل، رویدادهایی، مثل ابتلای انسان به فقر، آفت در رزق، عذاب الهی و... عواملی معنوی از قبیل عدم اکرام یتیمان، عدم ردّ حق یتیم و... شناسایی می‌شوند.^{۱۹} این در حالی است که در رویکرد مادی به دلیل عدم اتصال به غیب، تنها به شناسایی عناصر ظاهری مؤثر در رخداد تاریخی بسنده می‌کنند و چه بسا به دلیل همین عدم اتصال به غیب، در شناسایی عوامل ظاهری نیز کاملاً موفق نشوند، چرا که عوامل ظاهری مؤثر در رخدادهای تاریخی، همه به یک میزان، ظاهر نیستند، بلکه برخی از آنها ظهوری کم‌رنگ دارند و در تحلیل‌های سطحی مورد غفلت قرار گرفته و به حساب آورده نمی‌شوند.^{۲۰}

رویکردهای دینی در تحلیل تاریخ، هر چند به دلیل اتصال به منبع غیب، قادر به شناسایی عوامل تأثیرگذار بیشتری در رخدادهای تاریخی هستند، اما همین مسئله باعث می‌شود که سطح تحلیل آنها از رخدادهای تاریخی نیز پیچیده‌تر شود، چرا که در هر حال، نرم‌افزاری که بتواند از ضرب عوامل بیشتری در یکدیگر به نتیجه برسد، نسبت به نرم‌افزارهایی که مسائل را به سطوح نازل و بسیط تقلیل می‌دهند، قوت سنجش بیشتری دارد. البته باید توجه داشت که صرف پیچیدگی، امتیاز محسوب نمی‌شود، بلکه آنچه باید ضمیمه کرد این است که این پیچیدگی، معلول عوامل «تأثیرگذار» بیش‌تر است، وگرنه با به میان آوردن برخی عوامل خنثی نیز می‌توان دایره تحلیل درباره یک رخداد تاریخی را پیچیده کرد؛ درست مثل کاری که در تاریخ‌نگاری مادی به دلیل التزامش به توارث و توالی تاریخی که اقتضای ذکر بسیاری از جزئیات غیرمفید در نیل به اهداف عالی تاریخ را دارد، انجام می‌شود!

تفاوت دو رویکرد تاریخ‌نگاری دینی و مادی از این حیث به تفاوت پیچیدگی ذهن یک عالم و یک عوام در تحلیل یک مسئله است. معمولاً عوام به دلیل بساطت ذهنی که دارند، مسائل را بسیار ساده تحلیل می‌کنند و هنگام رو به رو شدن با آنها نیز بسیار سریع اظهار نظر می‌کنند. این در حالی است که انسان عالم هنگام مواجه شدن با همان مسائل، به دلیل نیاز به محاسبه

عناصر زیادی که احتمال تأثیرشان را در به وجود آمدن آنها می‌دهد، هرگز برای پاسخ دادن عجله نمی‌کند و چه بسا پس از تأمل زیاد، باز هم نهایتاً با «شاید» و «اگر» و «احتمالاً» درباره آنها نظر بدهد. رویکرد دینی در تحلیل تاریخ، چشم انسان را به منظرها، مؤلفه‌ها و عناصری باز می‌کند که در بسیاری از موارد برای انسان حیرت علمی به ارمغان می‌آورند.

با احتساب این ویژگی‌ها، مورخ دینی، نمی‌تواند به تاریخ و مسائل آن سطحی بنگرد و درست به دلیل فقدان این شرایط در تاریخ‌نگاری مادی، مورخ مادی حتی اگر هم بخواهد نمی‌تواند تاریخ را پیچیده تحلیل کند، چرا که او در بستر تاریخ تنها عناصری محدود و مؤلفه‌های ظاهری تأثیرگذار در آن را می‌بیند و با این عناصر محدود، تاریخ نمی‌تواند پیچیده شود تا لازم باشد در تحلیل آن نیز پیچیده و دقیق عمل کرد.

۱۱) تاریخ‌نگاری دینی بر نوعی تاریخ قدسی مبتنی است. در تاریخ قدسی، وقایع قدسی حضور دارند و این وقایع که در ماورای تاریخ مادی حضور دارند، در معنای تاریخ تأثیر می‌گذارند. تاریخ قدسی بر این فرض استوار است که بدون آسمان‌شناسی و معادشناسی سخن گفتن از معنای تاریخ، امری عبث و بیهوده است.^{۲۱} به عبارت دیگر:

تاریخ قدسی به تصویری... اطلاق می‌شود که مبتنی بر مشاهده، ثبت و نقادی وقایع تجربی نیست، بلکه از شیوه ادراکی ناشی است که از مادیت وقایع تجربی فراتر می‌رود؛ یعنی درکی از عالم معقول. میان معرفت قدسی و تاریخ قدسی نسبتی وجود دارد. به یقین، اموری که بدین گونه درک شده‌اند، به عنوان وقایع، واقعیت دارند، اما نه به عنوان واقعیت جهان و اشخاص جسمانی؛ یعنی وقایعی که به‌طور معمول در کتاب‌های تاریخی ما ثبت است... این وقایع، در ورای تاریخ اتفاق می‌افتند [مثل] روز میثاق میان خدا و انسان... پیامبران و امامان را به اعتبار پیامبر و امام بودن، تنها در مرتبه تاریخ قدسی یا تاریخ قدسانی می‌توان درک کرد... چنان‌که ملاصدرا، ضمن توضیح تعلیمات امامان، بیان کرده است، آنچه بر قلب پیامبر نازل شده یا ظاهر شده پیش از صورت مشهود قرآن مکتوب، حقایق آن بوده است. این حقایق، همان نور الکلام است که پیش از آنکه فرشته به صورتی مشهود جلوه کرده و نص کتاب را فرو خواند، حضور داشته است.^{۲۲}

تاریخ‌نگاری دینی به دلیل اشتغال بر وقایعی که بیرون از عینیت ملموس اتفاق می‌افتند، محتوایش شامل‌تر و در عین حال، پیچیده‌تر است و این غیر از این استدلال است که تاریخ‌نگاری دینی به دلیل ابتدای بر غیب، بر تحولات پنهان و جزئی در تاریخ دسترسی داشته و به همین علت، پیچیده‌تر از تاریخ‌نگاری مادی است. به بیان دیگر، یک وقت سخن این است که در عالم عینیت (عالم مشهودات و ملموسات) بسیاری از عناصر جزئی و پنهان از چشم تاریخ‌نگاری مادی غایب هستند و یک وقت سخن این است که حتی اگر تاریخ‌نگاری مادی همه

عناصر جزئی و پنهان در عالم عینیت را هم بتواند شناسایی کند، باز هم تاریخ‌نگاری دینی به دلیل اتصال به ساحتی مجزا و علاوه بر ساحت عینیت ملموس، فراخ‌تر از تاریخ‌نگاری مادی و پیچیده‌تر از آن خواهد بود.

عناصر و عوامل ساحت غیب علاوه بر اینکه مقتضی مناسبات ویژه‌ای در همان ساحت هستند، با تأثیرگذاری‌شان بر عناصر و عوامل ساحت عینیت ملموس، مقتضی مناسبات ویژه‌ای حتی در این ساحت می‌شوند و اساساً مجموعه این مناسبات ویژه در دو ساحت غیب و شهود، نوعی تاریخ ویژه به نام تاریخ قدسی را پدید می‌آورند.

۱۲) مهم‌ترین تأثیر عبرت‌آموزی از تاریخ، در هویت‌بخشی تاریخ به انسان جلوه می‌نماید. به دلیل اینکه همه عناصر هویت‌بخش به انسان، از جمله دین، ملیت (وطن)، جنسیت، صنفیت (شغل) و... عناصری تاریخی هستند و بروزهای عینی آنها جز در تاریخ نبوده است؛ از این‌رو، پیوند انسان با تاریخ، در حقیقت، پیوند آن با عناصر هویت‌بخش است و به همین دلیل انسان‌هایی که با تاریخ خود آشنا هستند به لحاظ شخصیتی و هویتی، انسان‌های با ثبات‌تری هستند.

از میان عناصر هویت‌بخش به انسان، عنصر دین بیشترین تأثیر را دارد. هویت دینی، گسترده، عمیق و ماندگار است و دلیل این مسئله نیز این هست که تنها در دین است که انسان به ریشه‌های واقعی حیات خود پیوند می‌خورد. ریشه واقعی انسان به «خالق» انسان برمی‌گردد؛ کسی که هم «اول» و «آخر» هست و هم «ظاهر» و «باطن». پیوند با چنین کسی در حقیقت به معنای پیوند با صفات اوست و صفات حق تعالی آن‌چنان شامل است که همه هستی را می‌پوشاند. از همین روست که در ادعیه مأثوره آمده است که «کس که تو را دارد، چه ندارد و کسی که تو را ندارد، چه دارد؟» پس پیوند با خداوند، پیوند با مبدأ هستی و نیز پیوند با غایت هستی است و از آنجا که خداوند متعال، علاوه بر اینکه علت محدثه هستی است، علت مبقیه آن نیز می‌باشد، بنابراین پیوند با آن، پیوند به فرایند هستی نیز می‌باشد.

تاریخ‌نگاری دینی، هستی و رخداد‌های آن را از منظر مخلوق بودن آن مطالعه می‌کند. در این نوع رویکرد، همه رخدادها - اعم از اینکه مابشرتاً توسط انسان‌ها رقم خورده باشند یا خیر - از جانب ارتباط و اتصالشان با خداوند متعال، مطالعه می‌شوند. به عبارت دیگر، «طبیعت‌شناسی» در تاریخ‌نگاری دینی چیزی جز «خلقت‌شناسی» نمی‌باشد. این در حالی است که در تاریخ‌نگاری مادی، هستی به روش مطالعات پدیدارشناختی، مطالعه می‌شود؛ بدین معنا که مطالعات مادی درباره رخداد‌های هستی با قطع نظر از هرگونه ارتباط آنها با مبدأ و غایت هستی صورت می‌گیرد. قطعاً در تحلیل‌های مادی از رخداد‌های تاریخی نیز مورخ در پی یافتن مقدمات و علل آن رخدادهاست، هم‌چنان که از بررسی نتایج و پیامدهای آنها نیز غافل نیست. به‌رغم این، در سلسله مقدمات و نتایج هرگز به علت‌العلل هستی و غایت‌القصوای آن نمی‌رسد؛

چرا که از نظر وی ارتباط مثلاً یک زلزله به علل و مقدماتی غیر از آنچه در زمین‌شناسی مطرح شده، عبث، بیهوده و غیرعلمی است. مورخ مادی هرگز نمی‌تواند و بلکه نمی‌خواهد که میان گناهان مردم یک سرزمین و بلاهایی که برای آنها نازل می‌شود (مثل زلزله و سیل و...) ارتباط علی - معلولی برقرار کند. به دیگر سخن، هویت‌بخشی تاریخ‌نگاری مادی از طریق تحلیل علل صوری و مادی رخداد‌های تاریخی صورت می‌گیرد. این در حالی است که هویت‌بخشی تاریخ‌نگاری دینی بیشتر از طریق تحلیل علل فاعلی و غایی رخداد‌های تاریخی صورت می‌گیرد. علل صوری و مادی، «علل قوام‌بخش» رخداد‌های تاریخی هستند، اما علل فاعلی و غایی، «علل هستی‌بخش» آنها هستند. این طبیعی است که هویت ناشی از علل هستی‌بخش، کامل‌تر و واقعی‌تر از هویت ناشی از علل قوام‌بخش می‌باشد، چرا که علل فاعلی و غایی قائم به علل مادی و صوری نیستند، اما علل صوری و مادی قائم به علل فاعلی و غایی هستند؛ یعنی تا زمانی که علت فاعلی وجود نداشته باشد، ماده و صورت یک شیء شکل نمی‌گیرد و تا زمانی که علت غایی وجود نداشته باشد، علت فاعلی دست به ایجاد و خلق فعل نمی‌زند.

۱۳) تاریخ‌نگاری دینی مسبوق به جهان‌بینی دینی است. بر اساس جهان‌بینی دینی، سراسر تاریخ نبردگاه دو جبهه حق و باطل است. این نبرد، با عصیان ابلیس از فرمان خداوند مبنی بر سجده بر آدم ﷺ شروع می‌شود و از آن پس، دو جبهه صورت می‌گیرد که در یک سوی آن، هابیل، ابراهیم، موسی، محمد، حسین، خمینی و... و در سوی دیگر آن، قابیل، نمرود، فرعون، ابوسفیان، یزید، صدام و... قرار دارند. از نظر جهان‌بینی دینی، اصالت همواره با جبهه حق بوده و جبهه باطل جز به تبع جریان حق، امکان حضور تاریخی نخواهد داشت. بر این اساس، تاریخ‌نگاری دینی معطوف به تاریخ جبهه حق (تاریخ حضور دیانت و انبیا الهی و...) بوده و تاریخ جبهه باطل را جز در مواردی که به تبیین جبهه حق کمک می‌کند، ذکر نمی‌کند.

تاریخ‌نگاری مادی نیز مسبوق به جهان‌بینی مادی است. بر اساس جهان‌بینی مادی، عالم از طریق بسط یک سلول تک‌بافتی و تکثیر مکرر آن ساخته شده است. در معرفت‌شناسی مبتنی بر این جهان‌بینی، تقسیم اشیا به حق و باطل ممکن نیست. اساساً حق در این معرفت‌شناسی، یعنی بودن و وجود داشتن و هر چیزی که وجود داشته باشد، حق است. بنابر این، همه اشیا از این حیث که وجود دارند، حق هستند. تاریخ‌نگاری مبتنی بر این نوع جهان‌بینی و معرفت‌شناسی، تنها یک نوع جهت در تاریخ را شناسایی می‌کند و آن جهت واقع شدن (وجود داشتن) است و از آنجا که همه اشیا وجود دارند، پس در یک جهت هستند. مقتضای ضروری این نوع نگاه به تاریخ، خطی دیدن تاریخ است. دقیقاً به دلیل همین رویکرد، در تاریخ‌نگاری مادی، همواره توالی و توارث داده‌های تاریخی اصالت داشته است.

در تاریخ‌نگاری دینی نیز، اشیا و رخداد‌های تاریخ به ترتیب بهره‌جویی‌شان اولویت‌بندی

می‌شوند. البته معنای وجود در دو نگاه دینی و مادی تفاوت دارد. در نگاه دینی، بهره‌جویی از طریق قرب الهی حاصل می‌شود، اما در نگاه مادی، بهره‌جویی با شاخص‌های کاملاً ظاهری و کمی، از قبیل گستره، وزن، حجم، تأثیرگذاری ظاهری و... ارزیابی می‌شود. و از آنجا که جریان باطل در مقایسه با جریان حق، نوعاً بهره‌ بیشتری از این‌گونه شاخص‌های ظاهری و کمی در طول تاریخ داشته، تاریخ‌نگاری مادی بر اساس نوع جهان‌بینی و معرفت‌شناسی خاصی که دارد، به‌طور طبیعی به تاریخ‌نگاری جریان باطل تبدیل می‌شود؛ بدین معنا که - برخلاف تاریخ‌نگاری دینی که خط انبیا و اولیای الهی در آن محوریت دارد - خط فراغنه و طواغیت در آن اصالت می‌یابد.

نتیجه

تاریخ، پدیده‌ای ویژه، برای انسان است و انسان‌ها از آن جهت که در درون تاریخ به سر می‌برند ناگزیر از تأمل درباره آن می‌باشند. به عبارت دیگر، مهم‌ترین تأملات درباره تاریخ، در حقیقت، مهم‌ترین تأملات درباره انسان نیز می‌باشد، چرا که همه پرسش‌ها درباره تکامل و تطور تاریخ، فرایند و پایان آن، ابزار و عوامل تأثیرگذار در آن و... در نسبت با انسان مطرح می‌شود. به همین دلیل، تفاوت رویکرد به تاریخ، نهایتاً به تفاوت رویکرد به انسان منجر می‌شود؛ بدین معنا که تاریخ، برای انسانی که خود را محدود به حیات دنیا می‌داند، با تاریخ، برای انسانی که دنیا را یکی از عوالم حیاتی خود درک می‌کند، بسیار متفاوت است. برای مثال، دیدگاه‌هایی که در تطور تاریخ برای اراده‌های انسانی سهم قائل‌اند، مثل دیدگاه‌های دینی، با تأمل در تاریخ و شناخت زوایای بیشتر آن، سهم اراده خود در این تطور زیاد می‌کنند و شاید راز دعوت منابع دینی در خصوص تأمل درباره تاریخ نیز همین نکته باشد. هم‌چنان که دیدگاه‌هایی که حرکت تاریخ را ناپیوسته و مجموعه‌ای از گسست‌ها می‌بینند، هیچ مسئولیتی در خصوص آیندگان را متوجه انسان‌های گذشته و حال نمی‌کنند.

از منظر ادیان الهی، انسان، فرید و وحید در عالم رها نشده، بلکه در ارتباط با دیگر موجودات، طبیعت و حتی عوالم دیگر آفریده شده است. نگرش به تاریخ با رویکرد مادی، توان شناسایی این روابط و نهایتاً تحلیل دقیق آنها را ندارد. از این‌رو، اگر انسان بخواهد در منزلت واقعی خود قرار گیرد و از این مکانت خود با آگاهی پاسداری نماید، ناگزیر از استمداد دین می‌باشد. آینده تاریخ را باید از پایگاهی مشرف بر آن نگریست. برخلاف «پایگاه ماده» که عین محدودیت و اضطراب است، «پایگاه غیب الهی» عین اشراف و اطلاق است. بشری که نمی‌تواند زمان را متوقف کند و ناگزیر از حرکت به سوی فرداست، همچنان ناگزیر از توجه به پایگاه غیب الهی خواهد بود و شاید بازگشت دوباره غرب مدرن - پس از قرن‌ها «تجربه زیست منهای خدا» - به دین، درک این اضطراب بوده باشد.

پی‌نوشت‌ها

۱. البته قرآن کریم هم چنان که از جانوران و گیاهان صحبت کرده، اما «کتاب جانورشناسی و گیاه‌شناسی» نیست، از وقایع تاریخی هم صحبت کرده، اما «کتاب تاریخ» نیست. قرآن، «کتاب هدایت» است و تنها از همین زاویه نیز به تحلیل هستی‌نشسته است.
۲. فضل بن شاذان، *الایضاح*، ص ۷۰.
۳. که بر اساس آن قصد آورنده و مؤلف متن و نیز فهم مفسر متن، فاقد اصالت و تنها معنای مطابقی و التزامی مفاهیم متن معتبر است.
۴. که بر اساس آن فهم مفسر و معانی مطابقی و التزامی متن، فاقد اصالت و تنها قصد و اراده ویژه مؤلف از متن معتبر است.
۵. که بر اساس آن، فهم آورنده و مؤلف متن و نیز معنای مطابقی و التزامی متن، فاقد اصالت و تنها تفسیر مفسر متن معتبر است.
۶. برای اطلاع تفصیلی، ر.ک: علی ربانی گلیایگانی، *معرفت دینی از منظر معرفت‌شناسی*.
۷. البته نباید غافل شد که ادراک انسان، خود، بخشی از ساحت وجود انسان است و پیوند وجودی انسان با تاریخ، متضمن پیوند ادراکی با آن نیز خواهد بود، اما عکس قضیه درست نیست، چرا که پیوند ادراکی با تاریخ، تنها به معنای پیوند بخشی از وجود انسان با آن خواهد بود.
۸. در روایتی از امام علی علیه السلام آمده است: «وقتی پاسخ‌ها زیاد و متورم شدند، اصل راه و پاسخ گم می‌شود». (تمیمی آمدی، *غررالحکم*، ص ۴۴۲).
۹. والتر ترنس استیس، *دین و نگرش نوین*، ترجمه احمدرضا جلیلی، ص ۴۹ - ۵۱.
۱۰. تاریخ وقتی به مثابه حیات تلقی شود، گذشته و حال و آینده آن در هم مندمج می‌شود؛ بدین معنا که گذشته آن، حالش را و حال آن، آینده‌اش را می‌سازد و بلکه حتی آینده‌اش نیز در جهت‌دهی به گذشته و حالش مؤثر است. به همین علت است که در فلسفه می‌خوانیم که علت غایی، به لحاظ رتبی بر علت فاعلی مقدم است، چرا که علت غایی است که سبب‌ساز علت فاعلی می‌شود.
۱۱. برای مثال، در گذشته، هنر سنتی، حیات بشر بوده است به همین علت، در گذشته، شخصی که شغلش «هنرمندی» باشد، وجود نداشته است؛ بدین معنا که کسی وجود نداشته است که در پاسخ به پرسش از کیستی‌اش بگوید: هنرمندم. اما در عصر مدرن افراد زیادی هستند که در پاسخ به پرسش از کیستی‌شان می‌گویند: هنرمندم. نقاشان، بافندگان، کوزه‌گران، شمشیرسازان و... امروزه همه خود را هنرمند معرفی می‌کنند، اما تفاوت این هنر یا هنر قدیم در این است که هنر جدید - برخلاف هنر قدیم که در درون زندگی انسان‌ها جاری و ساری بود - بیرون از آن و بیشتر در درون موزه‌ها و پشت ویترین‌هاست. کوزه قدیم ساخته می‌شد تا مردم در منازل یا محل کسب و کارشان درون آن آب بریزند و به وقت حاجت بنوشند، اما کوزه امروز را تنها در موزه‌ها یا در تاقچه‌های منازل و یا کناره‌های باغچه‌های شخصی و عمومی و بیشتر به عنوان زینت و دکور می‌توانیم ببینیم. در مقایسه هنر قدیم و جدید به طور خلاصه باید گفت که هنر قدیم، حیات بشر بوده و هنر جدید، عارض بر این حیات است. به همین علت در گذشته با اینکه مصنوعات (کوزه‌ها، شمشیرها، سجاده‌ها و...) هنرمندانه ساخته می‌شدند، اما هرگز سازندگان آنها را هنرمند (به مثابه عنوانی مستقل) نمی‌خواندند، چون هنر آنها عین زندگی‌شان بوده است. شهید آوینی به وجه دیگری از حیات بودن هنر سنتی اشاره می‌کند و می‌نویسد: «هنر تا پیش از انقلاب صنعتی از صنعت متمایز نبود، چرا که انسان‌ها خود در کار صنعت‌گری بودند نه ماشین. و انسان تا آنگاه که خود با دستان خویش و همه وجودش دست اندرکار صنعت باشد، جوهر اصلی هنر در کارش ظاهر خواهد شد. به همین علت است که صنایع دستی را از زمره هنر می‌شمارند، اما کسی این اشتباه را نمی‌کند که محصولات کارخانه‌ای را هنر بداند (سوره، دوره ۱، ش ۵ و ۶، ص ۵۷)... از آن پس [اوایل قرن نوزدهم]، هنرهای زیبا فقط به هنرهایی اطلاق می‌شود که هیچ فایده‌ای برای بشر ندارند و هنرهای مفید عنوان صنایع دستی یافتند. حال آنکه چنین تعریفی از زیبایی بر هیچ مبنای نظری استوار نیست و تنها از نیهیلیسم و تجددگرایی هنرمندان عصر جدید منشأ گرفته است. از آن پس، هنرمندان تافته‌های جداافتاده‌ای هستند که فارغ از همه

فعالیت‌های اجتماعی نشسته‌اند و زیبایی می‌آفرینند (جمعی از نویسندگان، *مبانی نظری هنر از دیدگاه شهید سید مرتضی آوینی*، ص ۹۳).

۱۲. امام حسین علیه السلام در دعای شریف عرفه می‌فرماید: «خدای من!... تو کی غایب بودی که نیاز به دلیلی باشد که تو را پیدا کند؟ تو کی دور بودی که آثار بتواند وسیله‌ای برای وصل به تو باشد؟» این فراز از دعای شریف نشان می‌دهد که انسان برای چیزی که پیدا نیست، دلیل می‌جوید و برای چیزی که دور است در پی وسیله نزدیک کننده است. پس اگر چیزی گم یا دور نباشد، نیازی به دلیل و وسیله نمی‌شود.

۱۳. این در حالی است که در تفکر دینی، این حال انسانی است که مملو از گذشته است (حال انسانی، محمل گذشته آن است).

۱۴. در گذشته، تاریخ بخشی از ادبیات بوده و هرگز جزء علوم حقیقی به شمار نیامده است. تاریخ‌نویسی جدید هم هرچند عنوان علم پیدا کرده، اما در حقیقت، صورتی از ادبیات است. با وجود این، هیچ مورخی بدون استمداد از تفکر - اعم از تفکر فلسفی، دینی و شعری - تاریخ نمی‌نویسد.

۱۵. یکی از نویسندگان معاصر در تفاوت تلقی پیشینیان از تاریخ با تلقی امروزی‌ها از آن می‌نویسد: «تصورى که در گذشته از جریان تاریخ در اذهان بود، آن را به منزله رودی عظیم و خروشان قلمداد می‌کرد که از بستری به بستر دیگر می‌غلطد و مورخ از اینکه به سرچشمه‌اش راه پیدا کند یا از کرانه آسوده‌ای به جریان آن بنگرد، لذت می‌برد. [این تصور] اکنون جای خود را به دریایی داده است که انسان - مورخ و غیرمورخ - در آن دست و پا می‌زند و تمام مجاهدتی که برای شناخت آن می‌کند، بدان قصد است که شاید بتواند برای خود خط سیر آسوده‌ای بیابد که از آن به ساحل توان رسید. با این همه، نه این خط سیر و این ساحل را می‌شناسد و نه بیم غرق شدن، وی را از حرکت باز می‌دارد. در چنین دریایی، امواج بر روی امواج می‌غلطد؛ طبقه بر روی دوش فرد، درست می‌شود؛ جامعه بر روی دوش طبقه به وجود می‌آید؛ خودآگاه و ناخودآگاه به هم در می‌آمیزد و گذشته و آینده به هم پیوسته می‌مانند. بدین گونه تاریخ، در مفهوم امروزی آن، یک زندگی است؛ نه زندگی طبقه یا ملت خاص، بلکه زندگی تمام انسانیت که با یکدیگر پیوند ناگسستنی دارد و شاید دیگر نتوان عناصر و اجزاء آن را از هم جدا کرد». (عبدالحسین زرین کوب، *تاریخ در ترازو*، ص ۲۳ - ۲۴).

۱۶. رضا داوری اردکانی، *مقام فلسفه در دوره تاریخ ایران اسلامی*، ص ۲۹ - ۳۰.

۱۷. رک: ویل دورانت، *لذات فلسفه*، ترجمه عباس زریاب، ص ۲۳۷ - ۲۳۸.

۱۸. همان، ص ۲۳۶.

۱۹. «أما الانسان إذا ما إبتلاه فقدر عليه رزقه، فيقول رَبِّي أَهَانَنِي * كَلَّا بَلْ لَانكرومون اليتيم * و لاتحاضون على طعام المسكين * و تأكلون التراث أكلاً لَمّاً * و تحبون المال حُبّاً جَمّاً». (فجر: ۱۶ - ۲۰).

۲۰. برخی صاحب‌نظران این تفاوت میان تاریخ‌نگاری دینی و مادی را این گونه یاد کرده‌اند که تاریخ‌نگاری دینی مبتنی بر حکمت تاریخ، و تاریخ‌نگاری مادی مبتنی بر فلسفه تاریخ است. از نظر آنها، «حکمت تاریخ بر این فرض مبتنی است که نیروهای الهی، عوامل لطیف در این جهان مداخله می‌کنند. فلسفه تاریخ می‌تواند بر پایه علیتی استوار شود که هرگونه وضعیت استعلایی را از میان می‌برد؛ فلسفه تاریخ می‌تواند نوعی عرفی شدن بنیادین حکمت تاریخ و یا نمونه بارز سکولاریزاسیون باشد. حکمت شیعی، به نوبه خود، نوعی حکمت تاریخ پیشنهاد می‌کند که تاکنون نظر تاریخ‌نویسان فلسفه را به خود جلب نکرده است». (هانری کربن، *تاریخ فلسفه اسلامی*، ص ۳۹۹ - ۴۰۰).

۲۱. همان، ص ۹۵.

۲۲. همان، ص ۹۲ - ۹۳.

منابع

- آمدی، عبدالواحد بن محمد، *غررالحکم و دررالکلم*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۶۶.
- استیس، والتر ترنس، *دین و نگرش نوین*، ترجمه احمد رضا جلیلی، تهران، حکمت، چ دوم، ۱۳۸۱.
- افروغ، عماد، *گفتارهای انتقادی*، تهران، سوره مهر، ۱۳۸۵.
- جمعی از نویسندگان، *میانی نظری هنر از دیدگاه شهید سید مرتضی آوینی*، قم، نبوی، ۱۳۷۴.
- داوری اردکانی، رضا، *مقام فلسفه در دوره تاریخ ایران اسلامی*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چ سوم، ۱۳۷۹.
- دورانت، ویل، *لذات فلسفه*، ترجمه عباس زریاب، تهران، علمی و فرهنگی، چ نهم، ۱۳۷۴.
- ربانی گلپایگانی، علی، *معرفت دینی از منظر معرفت‌شناسی*، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چ ۱، ۱۳۷۸.
- زرین کوب، عبدالحسین، *تاریخ در ترازو*، تهران، امیرکبیر، چ هفتم، ۱۳۸۱.
- فضل بن شاذان، *الایضاح*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۲.
- کربن، هانری، *تاریخ فلسفه اسلامی*، ترجمه سید جواد طباطبایی، تهران: کویر، چ سوم، ۱۳۸۰.

